

فصلنامهٔ لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال هفتم، دورهٔ جدید، شمارهٔ بیست و یکم، پاییز ۱۳۹۴، ص ۱۵۶-۱۳۱

تحلیل روان‌شناختیِ هجویاتِ حُطیئه بر اساسِ نظریهٔ «آدرل» و «هورنای»*

جهانگیر امیری، دانشیار دانشگاه رازی

رضا کیانی، دکترای زبان و ادبیات عربی و مدرس دانشگاه فرهنگیان

فاروق نعمتی، استادیار دانشگاه پیام نور

چکیده

ویژگی‌های خاص ادبیات و زمینه‌های بسیار گستردهٔ آن، موجب شده که این رشته با سایر رشته‌های علوم انسانی در ارتباط تنگاتنگ قرار گیرد. در این میان، روان‌شناسی به عنوان یکی از شاخه‌های علوم انسانی در بسیاری از زمینه‌ها با ادبیات تناسب موضوعی دارد، و ضرورت انجام پژوهش‌های مشترک، میان این دو مقوله، احساس می‌گردد. در این رابطه، هجا یکی از فنون شعری است که شاعر برای تسلی دادن به آشفتگی‌های درونی خود می‌سراید که بررسی دقیق علل و عوامل پیدایی آن از دیدگاه روان‌شناختی می‌تواند بسیار حائز اهمیت باشد. این مقاله با رویکرد نقد روانکاوانه از هجوسروده‌های حطیئه، عوامل هجو در شعر وی را در دو دستهٔ عوامل بیرونی و درونی و براساس نظریهٔ روان‌شناختی «آلفرد آدرل» و «کارن هورنای» بررسی کرده است. نتایج به دست آمده از این پژوهش نشان می‌دهد هجو حطیئه از یک سو بازتاب مشکلات محیطی وی است، و از سوی دیگر، انعکاس مشکلات روانی از جمله احساس حقارت، پرخاشگری و گسستگی شخصیت اوست.

کلمات کلیدی: عوامل هجو، روان‌شناسی، حطیئه، آدرل و هورنای.

* - تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۲/۱۰/۰۹ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۴/۰۷/۰۷

نشانی پست الکترونیکی نویسنده: faroogh.nemati@gmail.com

۱. مقدمه

۱-۱ بیان مسأله

بی‌شک «گرایشِ شاعران به سوی اغراضِ گوناگونِ شعری تصادفی نبوده، و میان نوع شعر و شخصیتِ شاعر و میان شخصیتِ شاعر و گذشته، آینده، اجتماع، فرهنگ و بطورِ کلی محیطِ بیرونی و درونی‌اش، ارتباطی عمیق و مؤثر وجود دارد. امروزه روان‌شناسان در بررسیِ شخصیتِ افراد به این‌گونه موارد، توجه شایانی دارند.» (مقدسی و چاکلی امانی، ۱۳۸۸ش: ۱۴) بنابراین «در میان رویکردهای گوناگونِ نقد و بررسی آثارِ ادبی که از ابتدای قرن بیستم شکل گرفت، نقدِ روانکاوانهٔ آثارِ هنری و تحلیلِ متونِ ادبی از منظرِ روان‌شناسی از ویژگیِ خاصی برخوردار است.» (قبادی و هوشنگی، ۱۳۸۸ش: ۹۱) در باب رابطهٔ ادبیات و روان‌شناسی بایست گفت که «ناقدان ادبی از سدهٔ گذشته، بررسی‌های علمی خود را بر آن شکل از نقد متمرکز کرده‌اند که می‌توان آن را «نقدِ روانکاوانه» نامید. در نتایج این بررسی‌ها یا نقدِ روانکاوانه، سه معنا وجود دارد: یکی آن تلاش‌هایی است که معمولاً معطوف به قراردادنِ ادبیات در بابِ نظامِ روان‌شناسی است. نوعِ دو نقدِ روانکاوانهٔ متونِ ادبی، می‌تواند به معنای روانکاویِ ادبیات باشد؛ به این معنا که روان‌شناسی و ادبیات دو چیز مستقل از یکدیگرند که در عین استقلال با یکدیگر پیوندهایی نیز دارند؛ در واقع، نقدِ روانکاوانه در این معنا می‌کوشد تا هم فصولِ ممیزِ ادبیات از روان‌شناسی و هم پیوندِ میانِ آن‌ها را مشخص کند. نوعِ سومِ نقدِ روانکاوانه، روانکاوی در ادبیات به معنای کوشش در جهتِ کشفِ مسائلِ روان‌شناسی در متونِ ادبی است.» (همان: ۹۱)

براین اساس، «مطالعهٔ شخصیتِ شاعران در هر دوره‌ای با اهتمام به آنچه روان‌شناسان در نظر می‌گیرند، و رابطهٔ آن با تنوعِ اغراضِ شعری، می‌تواند پنجره‌ای را در برابر دیدگانِ ما بگشاید و آفتی یافته‌هایمان را در این زمینه، تا حدّ بسیار زیادی گسترش دهد.» (امین مقدسی و چاکلی امانی، ۱۳۸۸ش: ۱۴) در این زمینه، «متأسفانه کتاب‌های تاریخ ادبیاتِ عربی از یافته‌های جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، انسان‌شناختی کمتر بهره برده‌اند؛ به عبارتِ دیگر، تحلیلِ زندگیِ ادیبان و آثارِ ادبیِ آنان، بیشتر بر اساسِ نقلِ روایت‌های تاریخی و بدون بهره‌گیری از مباحث و شیوه‌های علمیِ عصرِ حاضر بوده است.» (همان: ۱۴) این در حالی است که «اگر چه نقدِ روان‌شناختی به جنبه‌های زیبایی‌شناختیِ اثر چندان توجهی ندارد، اهمیتِ این رویکردِ تاحدی است که گاه بدون یاریِ جُستن از آن، فهمِ اثر ادبی ناممکن می‌نماید و توسل به این رویکرد در شناخت هرچه

ژرف‌تر آثار ادبی بسیار راه‌گشاست.» (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸ش: ۱۸۸) از این نظر، امروزه ضروری به نظر می‌رسد که در بررسی موضوعات و اغراض شعری، به تجربه‌های اجتماعی و تاریخی شاعر در بستر محیط‌های دربرگیرنده‌اش به انضمام عوامل زیستی توجه شود. در این مقاله، نگارندگان تلاش کرده‌اند، عوامل پیدایی هجا- به‌عنوان یکی از فروع ادب غنایی- در نزد حطیئه را با عنایت به عوامل بیرونی (محیط) و درونی (روانی و زیست‌شناختی) بررسی کنند. بر این اساس، ابتدا محیط خانوادگی و اجتماعی و تأثیر عوامل برخاسته از این دو محیط بر روان و شخصیت شاعر بررسی می‌شود، سپس تحلیل مفصلی دربارهٔ انطباق شخصیت حطیئه با برخی از آرای روان‌شناختی «آلفرد آدلر» و «کارن هورنای» به عمل می‌آید. به این طریق این پژوهش درصدد پاسخگویی به آن است که کیفیت تطبیق هجوسروده‌های حطیئه با دیدگاه‌های روان-شناختی جدید؛ بویژه آرای روان‌شناسانی؛ چون «آلفرد آدلر» و «کارن هورنای» چگونه است؟

۱-۲ پیشینه پژوهش

در تاریخ و ادبیات قدیم عرب، حطیئه از جایگاهی ویژه و مهم برخوردار بوده است؛ از این رو، پژوهش‌هایی قابل تأمل دربارهٔ شعر و جایگاه ادبی این شاعر، صورت پذیرفته است. در این میان و به دلیل اینکه شهرت حطیئه بیشتر به سبب هجویات است، اغلب تحقیقات در مورد او نیز در همین زمینه است؛ چنانکه دو پایان‌نامه کارشناسی ارشد در رشتهٔ زبان و ادبیات عربی با عنوان- های «اسلوب هجو در شعر حطیئه» (حیدر هواسی، ۱۳۸۶ش، دانشگاه رازی) و «بررسی فنی هجویات حطیئه» (محمد غفوری‌فر، ۱۳۹۰ش، دانشگاه فردوسی) از جمله آن تحقیقات است. همچنین در مقاله «بررسی کارکرد هجو در شعر حطیئه و انوری» نوشته شهریار همتی و دیگران (کاوش‌نامهٔ ادبیات تطبیقی، ۱۳۹۱ش) به مهم‌ترین کارکردهای هجو در اشعار حطیئه پرداخته شد؛ اما با این حال، تحلیل شخصیت حطیئه و بررسی هجویات وی از منظر رویکرد روان‌کاوانه «آلفرد آدلر» و «کارل هورنای»^۲، پژوهشی جدید است که برای نخستین بار در این مقاله به آن پرداخته شده است.

۲. شرح حال حطیئه

«جرول ابن اوس مُلقب به حطیئه در اواخر قرن ششم میلادی از کنیزی به نام «ضراء» به دنیا آمد. به علت کوچکی اندام و زشتی صورت به حطیئه (کوتولهٔ زشت) مُلقب گردید. وی اصل و نسبی آشفته و ابهام‌آمیز داشت. پدرش «اوس» تا زمانی که در قید حیات بود، او را به فرزندی

نپذیرفت.» (الزیات، ۱۹۹۶م: ۱۷۵) «حطیئه از برادرانش درخواست نمود که او را برادرِ خویش بخوانند؛ اما آنان نپذیرفتند.» (الفاخوری، ۱۹۹۱م: ۹۲) «مادرِ حطیئه پس از به دنیا آوردنِ او با مردی که اصل و نَسَبِ مشخصی نداشت، ازدواج نمود. حطیئه از خاندانِ ناپدریِ خود خواست که او را به خود ملحق کنند؛ اما توفیق نیافت؛» (فروخ، ۱۹۸۴م: ۲۰۴/۱) از این رو آنان را هجو کرد. از این به بعد بود که زندگیِ او، رنگی از بی‌سروسامانی به خود گرفت، و وی از قبیله‌ای به قبیله‌ای در پی یافتنِ اثری از اصل و نَسَبِ می‌گشت. «سختیِ زندگی و شکست در تلاش‌هایش موجب گردید دوستی نوع بشر در دلش به دشمنی و خصومت بدل گردد و شعرش یکسره در خدمتِ هجو و دشنام درآید.» (ضیف، ۱۹۶۳م: ۸۵) حطیئه در این وادی تا آنجا پیش رفت که «همهٔ مردم از گزند و آزارِ زبانش بیمناک و متنفر گشتند تا جایی که دوستانش او را ترک نمودند و او حتی خانواده و ولی نعمتش را هجو نمود.» (حسین، ۱۹۸۱م: ۱۱۷/۲)

«حطیئه در اواخرِ زندگیِ پیامبر اسلام^(ص) با زنی به نام «امّ ملیکه» ازدواج کرد؛ اما همسرش نیز از هجوش در امان نماند. او در اواخرِ زندگیِ پیامبر اکرم^(ص) به اسلام گروید، ولی اسلامش چندان استوار نبود و از زبان به قلبش راه نیافت و تا پایانِ عمرش، مردی سست ایمان باقی ماند. وی اخلاق و منشی ناپایدار و متزلزل داشت، گاه کسی را می‌ستود و اندکی بعد هجوش می‌نمود.» (فروخ، ۱۹۸۴م: ۱۷۲/۱) از این رو، حطیئه، زشتیِ صورت و سیرت را با هم جمع کرده بود. اندامِ ناموزون و ظاهرِ ژولیده و نازیبایِ او از یک سو، و بُخل، آزمندی و کینه‌توزی نسبت به مردم از طرف دیگر، مردم را از او گریزان، و وی را به شاعری تنها، منزوی و منفور، بدل ساخته بود. «اگرچه عمر حطیئه به درازا کشید، سرانجام به سال ۴۵ هجری، زندگی پریشان و نابسامانِ وی که بیشتر به قصیده‌ای هجوآمیز شباهت داشت، پایان پذیرفت.» (عطوان، ۱۹۹۱م: ۱۷۷)

۳. مفاهیم بنیادی نظریهٔ «هورنای» و تطبیق آن با شخصیتِ حُطیئه

الف) نیازِ کودک به ایمنی

هورنای با تأکید بر اهمیتِ انکارناپذیرِ سال‌های اولیهٔ کودکی در شکل‌دهیِ شخصیت، «نیاز به آرامش را در محیطِ خانواده، لازمهٔ زندگی و سلامتِ روانی فرد معرفی می‌نماید.» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۵ش: ۱۷۰) هورنای تصور می‌کرد که «نیازِ ایمنی بر دورانِ کودکی حاکم است که منظورِ وی از آن، نیاز به امنیت و رهایی از ترس بود.» (همان: ۱۷۱) اینکه کودک در محیطِ خانواده تا چه حد آرامش دارد و پدر و مادر تا چه اندازه، زمینه‌های احساسِ امنیت را برای او فراهم نموده‌اند، در بهنجار بودن یا ناهنجاریِ شخصیت او اهمیتی فراوان دارد.

در این باره، با تأمل در کودکیِ حطیئه و اوضاع ناگواری که در محیطِ نائمساعِدِ خانوادهٔ او حاکم بوده، و نیز با در نظر گرفتن نبود آرامش و امنیت برای حطیئه در فضای خانواده‌ای که محبت جای خود را به خصومت داده بود، می‌توان انتظار داشت که شخصیتِ این شاعر دچار نوعی نابهنجاری و احساسِ ناامنی و ترس گردد؛ بگونه‌ای که در دورانِ بزرگسالی در جای جای اشعارِ خود بر پدر و مادر خود بتازد و آنان را مذمت و سرزنش کند. بر این اساس، و با در نظر گرفتن اوضاعِ ناآرامِ خانوادهٔ حطیئه در دورانِ کودکی، می‌توان به وجودِ نوعی پرخاشگری در لحن و گفتارِ شاعر دست یافت که پایه‌های نخستین این پرخاشگری در رفتارِ والدینِ حطیئه و بی‌توجهِ کافیِ آن دو نسبت به وی متصور است. به اعتقادِ هورنای «شخصیت‌های پرخاشگر، علیه مردم حرکت می‌کنند و در دنیای آن‌ها همه متخاصم هستند. از آنجایی که این شخصیت‌ها برای پیش افتادن از دیگران تلاش می‌کنند، دربارهٔ هرکسی برحسبِ استفاده‌ای که از رابطه با آن‌ها می‌برند، قضاوت می‌کنند. آنان برای خشنود کردنِ دیگران تلاش نمی‌کنند، بلکه جرّ و بحث می‌کنند، انتقاد می‌کنند.» (همان: ۱۷۲) در این مورد، به نظر می‌رسد که گرایشِ حطیئه به عنوانِ یک شاعرِ پرخاشگر به رفتارهای غیرعادی در زندگی (هجو و بدزبانی)، در جهتِ جبرانِ کمبودهایی است که در دورانِ کودکی از ناحیهٔ والدین و محیطِ ناامنِ خانواده به او رسیده است، و به عنوانِ مکانیزمی در راستای اثباتِ وجودِ خویش بکار رفته است. البته حطیئه برای رویکردِ پرخاشگرانهٔ خویش به امورِ پیرامونش علاوه بر احساسِ ناامنی در کانونِ خانواده و بی‌مهری‌هایی که در دورانِ کودکی از ناحیهٔ پدر و مادر به او رسیده بود، انگیزه‌های متعددِ دیگری از قبیل زشتی صورت و قیافه، مجهول بودنِ نَسَب، فقر و تنگدستی، عقده‌های روانی، احساسِ حقارت، و... داشته است که همهٔ این عوامل باعث گشته که وی به انسانی پرخاشگر و بدخواه تبدیل گردد و برای رفعِ عقده‌های روانی خود درصددِ جبرانِ برآید. برخوردار نبودن از اعتبارِ خانوادگی، نقصِ فیزیکی (زشتی صورت)، در کنارِ شکل‌گیری احساسِ طرد از سوی خانواده، احساسِ ناامنی و حقارت را در شخصیتِ حطیئه نهادینه کرده، و زمینه را برای بازتابِ آشفتگی‌های روانی در قالبِ هجا برای تسکینِ درونِ او فراهم آورده بود، بگونه‌ای که جنبه‌های شخصیتی این شاعرِ پرخاشگر با نظریهٔ «نیاز کودک به ایمنی» هورنای قابلِ تطبیق و تحلیل است.

ب) اضطرابِ بنیادیِ اساسِ روان‌رنجوری

هورنای، اضطرابِ بنیادی را «احساسِ فراگیر و به تدریج فزایندهٔ تنها و درمانده بودن در دنیای خصمانه» تعریف می‌کند. (همان: ۱۷۱) این اضطراب، پایه‌ای است که روان‌رنجوری‌های بعدی از آن به وجود می‌آیند، و به طورِ جدانشدنی به احساس‌هایِ خصومت، پیوند خورده است. به اعتقادِ هورنای «فرد در دنیایی که پُر از تحقیر است، خود را کوچک، درمانده و بی‌کس احساس می‌کند.» (همان: ۱۷۲) افزون بر این، «در نتیجهٔ شکست‌هایِ مختلف در حل کردنِ مشکلاتِ زندگی، نیازهایِ خاصی به وجود می‌آیند. هورنای این نیازها را «روان‌رنجور» خواند؛ زیرا آن‌ها به راه‌حل‌هایِ منطقی منجر نمی‌شوند.» (لان‌دین، ۱۳۸۶ش: ۲۹۶) از مهم‌ترین نیازهایی که در نظریهٔ هورنای، فردِ روان‌رنجور خود را محتاج به آن‌ها می‌بیند، می‌توان به مواردِ زیر اشاره کرد:

- نیازِ روان‌رنجور به محبت و تأیید؛

- نیازِ روان‌رنجور به شریک؛

- نیازِ روان‌رنجور به قدرت؛

- نیازِ روان‌رنجور به اعتبار؛

- نیازِ روان‌رنجور به تحسینِ شخصی؛

- نیازِ روان‌رنجور به جاه‌طلبی و پیشرفتِ شخصی؛

- نیازِ روان‌رنجور به کمال. (همان: ۲۹۶-۲۹۷)

در بحثِ نیازهایِ روانیِ هورنای و تطبیقِ این نظریه با نیازهایِ حطیئه به عنوانِ شاعرِ افسرده و روان‌رنجور، می‌توان چنین استنباط نمود که وی در دورانِ کودکی، خود را از مهر و محبتِ پدر و مادرِ خویش محروم دیده است. بر این اساس، شخصیتِ مُضطربِ حطیئه با پندارِ هورنای دربارهٔ نیازِ روان‌رنجور به محبت و تأیید، قابل تطبیق است. علاوه بر این، از آنجا که حطیئه به سببِ زشتی صورت و اندامِ ناموزنش، خود را در وجهه عمومی فاقدِ اعتبار کافی می‌بیند، با سرایشِ هجویاتش تلاش می‌کند به نوعی کاستی‌های موجود در این زمینه را کاهش دهد که بر این مبنا می‌توان به دیدگاهِ روان‌شناختیِ هورنای در موردِ نیازِ روان‌رنجور به اعتبار رسید. افزون بر این، روی آوردنِ شاعر به هنرِ شعریِ هجو، گاه به منظورِ شنیدنِ ستایش و تحسین از کسانی است که شاعر به هجو دشمنان و بدخواهان آنان پرداخته است، و گاه به انگیزهٔ کسبِ ثروت و پیشرفت در زندگی، و گاهی هم به نیتِ پوشش دادنِ ضعف‌ها و بزرگ جلوه دادنِ

توانمندی‌های خود، صورت پذیرفته که وجود چنین انگیزه‌هایی در نزد این شاعر روان‌پیش و افسرده، به ترتیب با نیاز روان‌رنجور به تحسین، نیاز روان‌رنجور به جاه‌طلبی و پیشرفت شخصی، و نیاز روان‌رنجور به قدرت، منطبق است که در همین بخش در نظریهٔ «نیازهای روان رنجور هورنای» از آن یاد شد.

ج) تعارض‌های درونی

«هورنای در کتاب خود به نام **تعارض‌های درونی ما**، نیازهای فرد روان‌رنجور را به سه نیروی برانگیزنده برای حرکت: (۱) به سوی مردم؛ (۲) علیه مردم؛ (۳) به دور از مردم، مربوط می‌داند.» (ر.ک: لاندین، ۱۳۸۶ش: ۲۹۷)

این سه حرکت، «همگی بیانگر یک گرایش بنیادی هستند. این حرکت‌ها قطعاً با یکدیگر تعارض دارند. یک فرد بهنجار با هماهنگ کردن این سه گرایش، تعارض را حل می‌کند. به علاوه، اگر کودک در محیط خانوادگی پرورش یافته باشد که محبت و احترام در آن وجود دارد، محیطی که کودک، احساس دوست داشتنی بودن و ایمنی کند، و محیطی که در آن اعتماد وجود داشته باشد، از این تعارض‌ها می‌توان اجتناب یا آن‌ها را حل کرد.» (همان: ۲۹۷) براین اساس، اگر کسی گرایشی خاص را با نادیده گرفتن دیگران پذیرفته باشد، به پرورش سه تیپ شخصیتی کمک می‌کند:

(۱) تیپ **مطیع (compliant personality)**: افراد مطیع به محبت و تأیید بیش از حد اهمیت می‌دهند و بیش از اندازه وابسته می‌شوند.

(۲) تیپ **پرخاشگر (aggressive personalities)**: افراد پرخاشگر ممکن است علاوه بر پرخاشگری، مظنون و ضد اجتماعی شوند. آن‌ها که خود را دوست دارند، معتقدند هر کس دیگری متخاصم است.

(۳) تیپ **جدا (detached personality)**: افراد جدا ممکن است کناره‌گیر، خود محور و سرد باشند.

در این زمینه، به نظر می‌رسد حقیقه در قبال محبت ندیدن از والدین خود، بسیار حساس و رنجور گشته تا جایی که در هجویاتش به طور مکرر آنان را سرزنش و مذمت کرده است. وجود چنین حالتی در نزد این شاعر، حکایت از وابستگی شدید او به والدینی دارد که او را از خود طرد نموده‌اند، و درحقیقت، نمودی از تیپ‌های شخصیتی وابسته را در نظریهٔ هورنای نشان می‌-

دهد. افزون بر این، بی‌اعتمادی حطیئه به دیگران، و تمایلِ شدیدِ وی به پَرخاشگری، و زبانِ تُند و بدخواهانهٔ او نسبت به اشخاصِ پیرامونش، بیش از همه، نمودی از تیپ‌های شخصیتی پَرخاشگرِ بدخواه است که در نظریهٔ روان‌شناختی هورنای به افرادی اطلاق می‌گردد که «تمام افراد را غیر قابلِ اعتماد و بد نیت می‌دانند.» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۵ش: ۷۳) علاوه بر این، به گواهی کتبِ تاریخی، حطیئه مردی خشن و بداخلاق بود که همواره تلاش می‌کرد از مردم کناره‌گیری نماید و در پذیرایی کردن از مهمان، بسیار سرد برخورد و بی‌میل بود؛ چنانکه نقل است که «مهمانی نزد حطیئه آمد و او را در حالِ گوسفند چرانی مشاهده کرد. حطیئه با دیدنِ مهمان، چوب‌دستی را بلند کرد و گفت: این عصا بسیار خشن و از درختِ محکمِ سلم است. مهمان گفت: من مهمانِ تو هستم. حطیئه گفت: من این عصا را برای مهمانان مهیا نموده‌ام.» (الإصفهانی، ۱۴۲۳ق: ۱۷۱/۳) با تأمل در محتوای این ماجرا می‌توان به شخصیتِ منزوی و کناره‌گیر حطیئه از مردم - که هورنای بدان اشاره نمود- پی برد. در این میان، به نظر می‌رسد که در شخصیتِ حطیئه، گرایش به پَرخاشگری غالب است و دو گرایشِ دیگر؛ یعنی مطیع بودن و گسستگی، با شدتِ کمتری وجود دارند.

در پایان این بخش خاطر نشان می‌سازد، ایباتی که براساسِ آن‌ها جنبه‌های مختلف شخصیتی حطیئه بررسی و نقد شده است، در ادامهٔ بحث با تحلیل و توصیفِ لازم، بیان می‌گردد.

۳. انگیزه‌های هجو در نزد حطیئه بر اساس دیدگاه آدر و هورنای

هجو^۳ نیز بسانِ دیگر فنونِ شعری از علل و عواملِ خاصی سرچشمه می‌گیرد. در موردِ گرایش- های خاص حطیئه نسبت به این فنِ ادبی، به نظر می‌رسد که هم عواملِ بیرونی دخیل بوده است و هم عواملِ درونی که در اینجا، مجموعهٔ این عوامل با نگاهی کلی به زندگی این شاعر، و بررسی عواملِ خانوادگی و اجتماعی در کنارِ عقدهٔ حقارت و روان‌پریشی وی، براساسِ مکتبِ روان‌شناسی آلفرد آدر و کارن هورنای واکاوی می‌گردد:

۳-۱ عواملِ بیرونی

با مطالعهٔ زندگی حطیئه، درمی‌یابیم که مهم‌ترین علل و عواملِ بیرونی که وی را به سوی هجو و مذمتِ دیگران سوق داده است، و به نوعی موجباتِ اختلالِ روحی و روانی را در او ایجاد نموده است؛ عبارتند از:

۳-۱-۱ عواملِ خانوادگی (بحرانِ هویت)

از میان عواملِ مخربِی که موجبِ احساسِ کِهتری در بینِ افراد می‌شوند، نقشِ شکنندهٔ محیطِ خانوادهٔ بی‌هویت و از هم‌گسیخته، بسیار عمیق و مؤثر است. مقایسه‌های نادرست، تبعیض‌های ناروا، تحقیر کردن، نداشتنِ اصل و نسبِ مشخص، محرومیت از محبتِ خانواده و به خود رهاشدگی و... همگی از عواملی هستند که موجبِ ایجادِ احساسِ خود کِهتری می‌شوند و در نهایت تا حدودی انسان را از مسیرِ پیشرفت و رشدِ توانی‌های وجودی او باز می‌دارند. به عقیدهٔ هورنای «اگر در خانواده، تفاهم، احساسِ ایمنی، محبت، گرمی و صمیمیت وجود داشته باشد، از پیدایشِ روان‌رنجوری پیشگیری می‌شود.» (ر.ک: شکرکن، ۱۳۸۵ش: ۳۹۲) بدیهی است که والدین مسؤوِل فرزندانِ خویش‌اند. فرزندِ حق دارد از بهترین برنامه‌ها و سالم‌ترین روش‌های تربیتی برخوردار گردد. اَوْحق دارد در کانونِ پُرمهرِ خانواده و در پرتوِ فروغِ وجودِ والدینش، از غنی‌ترین محبت‌ها، بیشترین نشاط‌ها و احساسِ رضایت‌مندی برخوردار باشد. «تحقیقِ آرمان‌ها و بالندگیِ خانواده جز با تفاهم میسر نبوده و بی‌گمان، کسبِ رضایتِ خاطرِ اعضا در پرتو آن حاصل می‌شود. در چنین خانواده‌ای، «عزتِ نفس» و «اعتماد به نفس» فرزندان به خوبی تأمین می‌گردد و زمینهٔ رشد و تعالی آن‌ها فراهم می‌شود.» (ایمانی، ۱۳۸۸ش: ۱۵)

در همین زمینه و در قیاس با زندگیِ حطیئه، سؤالی که در ذهنِ خطور می‌کند این است که آیا در کانونِ خانوادهٔ این شاعر، زمینه‌های رشد و پیشرفتِ برایش فراهم شده بود؟ آیا حطیئه از مهر و محبتِ پدر و مادرش بهرهٔ لازم را دیده بود؟ در این زمینه باید گفت، در وهلهٔ نخست، حطیئه از لحاظِ اصل و نَسَب، وضعیتِ مشخصی نداشت. «مادر وی «ضراء» پیش از آن که حطیئه را به دنیا آورد، توسطِ همسرش «اوس»، به حالِ خویش رها شد. «اوس» برادری به نام «افقم» داشت که حطیئه شباهتِ فراوانی به وی داشت. هنگامی که «اوس» از «ضراء» پرسید، این کودک از کیست؟ «ضراء» به علتِ شباهتِ فراوانِ حطیئه به «افقم»، ترسید که بگوید از «اوس» است، لذا گفت از برادرت «افقم» است. «اوس» نیز سخن او را تأیید کرد و گفت: راست گفتی، این کودک، سخت به برادرم «افقم» شبیه است.» (حسین، ۱۹۷۰م: ۲۷۴) «پس از مرگِ «اوس»، «ضراء» به همسریِ مردی از «بنی‌عبس» درآمد و از او نیز دو پسر به دنیا آورد.» (السکری، ۱۹۸۱م: ۶) «چون حطیئه بزرگ شد و نسبت به اصل و نَسَبش تردید نمود، از مادرش پرسید که پدرش کیست؟ مادرش پاسخ درست و روشنی به وی نداد، و همین امر درونِ شاعر را همچون دریایی طوفانی، متلاطم ساخت، و شاعر پایه‌های اصل و نَسَب و هویتش را ویران و بی‌اساس دید.» (همان: ۷) شرایطِ روحی نامناسبِ حطیئه در اثرِ این بحرانِ هویت، سخت متزلزل گشت و با

لحنی که آثارِ تنقّر، حقارت و بیچارگی در آن پیدا بود، به هجو روی آورد، و اوضاعِ آشفته و بی‌هویت خانوادهٔ خود را- که هیچ نشانی از اصل و نَسَب در آن هویدا نبود- این‌گونه به سُرایش درآورد:

تَقُولُ لِي الضَّرَاءُ لَسْتُ لِوَاحِدٍ وَلَا اثنین فَانظُرْ كَيْفَ شِرْكُ اولئکا
وَأَنْتَ امرؤٌ تَبْغِي أَبًا قَدْ ضَلَلْتَهُ هَيْلَتُ أَلْمَا تَسْتَفِقُ مِنْ ضَاللِكَمَا

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۳۰۹)

«مادرم «ضراء» به من می‌گوید: تو از آن یک یا دو پدر نیستی. ببین که در ایجادِ من چه کسانی شرکت داشته‌اند! او می‌گوید: تو پدری را می‌خواهی که نامعلوم است. دیوانه شده‌ای! آیا هنوز هم از خواب و خیال گمراهی بیدار نگشته‌ای؟»

بدیهی است که این دو بیت به وضوح می‌تواند نقشِ مخرب و منفی فقدانِ صمیمیت در خانوادهٔ حطیئه و نبود احساسِ ایمنی شاعر را در سایهٔ پدر و مادرش به ما نشان دهد. (ر.ک: شکرکن، ۱۳۸۵ش: ۳۹۲) شایان ذکر است که «درستی اصل و نَسَب در میانِ قبایلِ جاهلی، دلیلی بر اصالت و نجابتِ عرب و امتیازی در فخر فروشی میانِ آنان و وسیله‌ای برای کسبِ پایگاهِ اجتماعی و عزت و سربلندی بوده، و اصل و نَسَب نامعلوم و بی‌هویتی، مایهٔ ذلت و رسوایی فرد در میانِ قبایل بوده است.» (حسین، ۱۹۸۱م: ۱۷۵/۲) به‌همین دلیل، حُطیئه کینهٔ مادرش را- که عاملِ اصلی بی‌هویت نمودنِ اصل و نَسَبِ فرزندانش بوده است- به دل گرفت، و خشم و نفرتش را این‌گونه بیان کرد:

جَزَاكَ اللهُ شَرًّا مِنْ عَجَوزٍ وَوَلَّكَ العُقُوقَ مِنَ البَنینِ
لقد سُوسَتِ امرُ بَنیکِ حَتَّى تَرَکْتَهُمْ اَدَقًّا مِنَ الطَّحینِ^۴

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۲۰۷)

«ای پیرزن، خدایت جزای بد دهاد، و نافرمانی فرزندان را دچارت کُناد. فرزندانت را چنان بد سیاست نمودی که از دانه‌های آرد ریزتر گشته‌اند.» (در تربیت و پرورشِ آنان نکوشیدی و آنان را خوار و ذلیل نمودی.)»

بنابراین، برای حُطیئه، بی‌هویتی و زندگی در یک خانوادهٔ ناآرام و بدونِ صمیمیت، چیزی جز ذلت و رسوایی نبوده است، و شاید بتوان بر مبنای نظریه‌ای که هورنای ارائه نموده، حق را تا حدّ زیادی به حطیئه داد که در راستای جبرانِ ضعف‌هایی که از ناحیهٔ محیطِ نامطلوب خانواده و شیوهٔ رفتارِ والدینش دامن‌گیرش شده است، برآید و در نهایت، زمانی که خود را از داشتنِ یک

خانوادهٔ با اصل و نَسَب محروم می‌بیند، بر هر چیزی که در اطرافش وجود دارد، و بر کسانی که لکهٔ ننگ و ذلّت را برای او به ارث گذاشته‌اند، بتازد و زبان به هجو آنان بگشاید.

۲-۱-۳ عوامل اجتماعی (فقر و تنگدستی)

حطیئه در حالی که برگردنش طوق فقر و نیازمندی وجود داشت، به دنیا آمد. وی می‌بایست در تمام زندگیش برای بازکردن این طوق، تلاش کند و از آثار ناخوشایند آن رهایی یابد، شاید به کمال مطلوب خود برسد. چگونه مقدور است برای کسی که از کنیزکی فقیر متولد شده است، از فقر رهایی پیدا کند و به کمال برسد؟ حطیئه در طول زندگانش همواره از عقدهٔ فقر و نیاز، رنج می‌برد و در راستای برطرف نمودن آن، حرص فراوان داشت که نه پایان داشت و نه قانع می‌شد. این روحیهٔ سیری ناپذیر که حطیئه را پیوسته حریص و آزمند قرار می‌داد و مؤرخان همواره آن را یادآور شده‌اند، این است: چیزی که در زندگی شاعر هرگز عوض نشد همان آفت ندراری و نیاز بود؛ اما فقر و تنگدستی تا چه حد می‌تواند در شخصیت افراد تأثیر بگذارد؟ و اصولاً هدف انسان برای رسیدن به ثروت و رهایی از فقر چیست؟ آدلر معتقد است «تلاش برای برتری، واقعیت اساسی زندگی است. مقصود او از تلاش برای برتری، به نوعی تلاش برای کمال است. البته کمال به مفهوم کامل شدن و تمام کردن به کار می‌رود؛ بنابراین، انسان همیشه برای تکامل خود و برای برتری می‌کوشد. این هدف فطری؛ یعنی تلاش در جهت کامل شدن، به سوی آینده جهت‌گیری شده است.» (ر.ک: قبادی و هوشنگی، ۱۳۸۸ش: ۹۸)

حطیئه، تحت تأثیر ارزش‌های اجتماعی آن روز جامعهٔ خود، سودای جمع‌آوری مال و ثروت و در نتیجه رسیدن به کمال را در سر داشت. «او می‌خواست خانواده‌اش را از فقر و نیازمندی برهاند. همین عقدهٔ فقر و نیاز بود که او را به هجوگویی سوق داد، و چون از این جهت، مورد سرزنش مردم قرار می‌گرفت، در پاسخ، هدف خود از هجو کردن مردم را فقیر بودن خانواده‌اش، عنوان کرد.» (الاصفهانی، ۱۴۲۳ق: ۲۰۳/۳-۲۰۷). به عنوان مثال، آنگاه که خلیفهٔ دوم به علت شکایت‌های مکرر مردم از بد زبانی حطیئه، زندانی‌اش نمود، حطیئه برای توجیه کار خود، فقر و نیاز خانواده‌اش را مطرح کرد و در ابیاتی که برای خلیفه سرود، این‌گونه از گرسنگی رقت بار فرزندان‌ش شکایت نمود:

مِاذا تَقُولُ لِأَفْرَاحٍ بِذِي مَرِّحٍ
حَمْرُ الْحَوَاصِلِ لَا مَاءٌ وَلَا شَجْرُ
أَلْفَيْتَ كَأَسْبَهُمْ فِي قَعْرِ مُظْلِمَةٍ
فَارْحَمْ عَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ يَا عَمْرُ

«ای عمر! نسبت به جوجه‌هایی که در وادی «ذی مرخ» از فرطِ گرسنگی چینه‌دانشان سُرخ و کوچک گشته و آب و دانه‌ای ندارند، چه می‌فرمایی؟ نان‌آورشان را به سیاه‌چال انداخته‌ای. سلام خدا بر تو باد به او ترخَم نما.»

با وجود آنکه عمر، حطیئه را پس از سرودن اشعاری که ذکر شد، آزاد کرد و حتی از او تعهد گرفت که از این به بعد، کسی را هجو نکند؛ اما حطیئه به صراحت اعلام کرد که «در این صورت خانواده‌ام از شدتِ گرسنگی می‌میرند، هجو راه درآمدِ من است و من از این راه زندگی می‌کنم.» (البستانی، ۱۹۸۹م: ۲۴۱) بیان چنین نکته‌ای از سوی شخصِ حطیئه، ما را به انطباق هرچه بیشتر تلاشِ حطیئه در راه جبرانِ نیازمندی زندگی، با نظر آدler راجع به تلاش هر انسانی بر چیره شدن بر نیازهایش، متقاعد می‌نماید.

می‌توان گفت: فقر و نداری از زمانِ رشدِ حطیئه، در زندگی‌اش ریشه دوانیده و تمام ابعادِ زندگی او را تحت تأثیر قرار داده است. حطیئه از جامعهٔ آن روزگار آموخته بود که چگونه با سلاح برندهٔ هجو، ارتزاق نماید و به نوعی صاحبِ کمال گردد. البته نباید از نظر دور داشت که محیطِ بیرونی و اجتماعی چیزی را بر کسی تحمیل نمی‌کند، مگر شخص از زمینه‌های ژنتیکی برخوردار باشد؛ چراکه در غیر این صورت، همهٔ شاعران باید در محیط‌های همسان، اغراضِ شعری واحدی داشته باشند.

۲-۳ عوامل درونی

در خصوصِ شخصیتِ حطیئه، عواملِ درونی با استناد به آرا و نظریه‌های مختلفِ روان‌شناسان جدید، قابلِ تحلیل و واکاوی است که در اینجا به انطباقِ شخصیتِ این شاعرِ پرخاشگر و هجوگو با برخی از دیدگاه‌های روان‌شناختی آدler و هورنای، اشاره می‌گردد:

۱-۲-۳ عقدهٔ حقارتِ شاعر و تلاش در جهتِ جبرانِ آن

«یکی از قدیم‌ترین مقاله‌های آدler (۱۹۰۷م)، بررسیِ حقارتِ عضوی و جبرانِ روانیِ آن بود. آدler در این مقاله خاطر نشان کرد که اغلب شخصی که دارای یک حقارتِ عضوی، مثلِ ضعفِ بینایی است، با پرورش دادنِ شنوایی دقیق‌تر، به جبرانِ آن می‌پردازد. با این حال، نگرشی که فرد نسبت به نقایضِ خود اتخاذ می‌کند، بسیار با اهمیت است. ممکن است فردی با برقراری سازگاری‌های بسیار مطلوب به جبرانِ بپردازد، یا اینکه با اتخاذِ تدابیرِ طفره آمیز با آن برخورد کند. آدler بعداً مفهومِ حقارتِ خود را به وجود آورد و در سالِ ۱۹۱۰م. پی برد که احساسِ حقارت می‌تواند کاملاً همگانی باشند، و از احساسِ کلیِ درمانده بودنِ ما در کودکی ناشی شوند» (لان‌دین،

۱۳۸۶ش: ۲۸۴) در این زمینه، «در موردِ خودِ آدلر، نقص و ناخشنودیِ کودکیِ او باعث شدند که او به جبرانِ بپردازد و پزشکی برجسته شود که آوازهٔ جهانی کسب کند.» (همان: ۲۸۴)؛ آنگونه که نقصِ جسمانی و احساسِ حقارتی که در حیطه وجود داشت او را شاعر و هجوپرداز بی-همتا نمود. «آدلر از احساسِ حقارت به عنوانِ عاملِ اساسی و تعیین‌کننده در ساختمانِ شخصیتِ آدمی یاد می‌کند.» (منوچهریان، ۱۳۶۲ش: ۱۱؛ عرب و حق پناه، ۱۳۹۰ش: ۱۱۸) «این احساس در آدمی می‌تواند در اثرِ عواملِ بیرونی و یا درونی ایجاد شده باشد. عواملِ درونی مواردی مثل زشتیِ ظاهر و ناتوانیِ عضو و رنگِ پوست، و عواملِ بیرونی مسائلی نظیر جایگاه نامناسب طبقاتی فرد و یا برخوردهای تبعیض‌آمیز است. احساسِ حقارت در این شرایط به عنوانِ عاملی زیربنایی در تحریکِ انگیزه وارد عمل می‌شود؛ فرد در راه مبارزه با احساسِ کُهتری، و رسیدن به اهداف و ایده‌آل‌هایش، می‌تواند دو حالت را تجربه نماید: ۱. عقدهٔ حقارت (Inferiority Complex) ۲. جبران (Compensation)» (عرب و حق پناه، ۱۳۹۰ش: ۱۱۸-۱۱۹)

«پس از آنکه احساسِ حقارت موجبِ انگیختگی فرد شد، وی درصدد برمی‌آید تا با کُهتری و احساسِ شکنجه‌آورِ ناشی از آن به مبارزه برخیزد، و موجباتِ رهاییِ خویش را از این تنگنا فراهم آورد؛ ولی در صورتی که او به دلیلِ ضعفِ زیاد و یا بنا بر هر دلیلِ دیگری نتواند بر حقارتِ خویش غلبه کند، آن احساسِ تلخ و جانکاه تشدید می‌یابد، و سرانجام یک مکانیسم سازشِ روانی ناقص به موسوم به عقدهٔ حقارت است، بکار می‌افتد.» (همان: ۱۱۹؛ فرجی، ۱۳۵۲ش: ۶۶) «عقدهٔ حقارت که یک سازشِ غلط است» (ر.ک: عرب و حق پناه، ۱۳۹۰ش: ۱۱۹) که «بر وجود فرد مستولی می‌گردد و باعث می‌شود او، راهی را که برای رسیدن به هدف انتخاب کرده بود، ترک کند و از هر کوششی در راه آن خودداری ورزد، در نتیجه علائم تحریکاتِ عصبی و اختلالاتِ روانی در او ظاهر می‌شود.» (منوچهریان، ۱۳۶۲ش: ۵۷) «هر اختلالِ عصبی نیز آنگونه که آدلر عقیده دارد، کوششی برای آزاد کردنِ خود از احساسِ حقارت و کسبِ احساسِ برتری جویی است.» (ر.ک: همان: ۱۱۹؛ فرجی، ۱۳۵۲ش: ۷۰)

در این زمینه، «حالتِ دومی که فرد می‌تواند در راه مبارزه با احساسِ حقارت و ارضای میل به مهتری تجربه کند، جبران است. احساسِ کُهتری و تألماتِ روحی- روانی و فشار ناشی از آن، همچون حالتِ نخست، در ایجاد جنبش و حرکت در راه جبران آن عاملیت دارد؛ تنها تفاوتی که با حالتِ نخست دارد، این است که فرد در این وضع، ضمن برانگیخته شدنِ غریزهٔ تهاجمی‌اش برای مقابله با کُهتری و غلبه بر آن، این قدرت و توانایی را دارد که استعدادهایی را در خود

گسترش دهد و ظرفیتِ خویش را توسعه بخشد، و معبری به سوی ظهور و تجلیِ قریحه، نبوغ و خلاقیتِ خویش باز نماید. مکانیسم جبران به چنین فردی کمک می‌کند تا تعادل بر هم خوردهٔ خویش را باز یابد.» (عرب و حق پناه، ۱۳۹۰ش: ۱۱۹-۱۲۰) البته باید خاطر نشان کرد که «جبران به معنای از بین بردن یک نارسایی نیست، بلکه به منزلهٔ سرپوش نهادن بر آن است، و آن به پاره سنگی می‌ماند که در کفهٔ دیگر ترازو گذاشته می‌شود تا تعادل را برقرار نماید.»^۱ (ر.ک: همان: ۱۲۰؛ منصور، ۱۳۴۳ش: ۳۱)

بررسی شخصیتِ حطیئه از نگاهِ نظریهٔ آدلر، به ما در رسیدن به عواملِ پیدایی هجو در نزد این شاعرِ هجوپرداز کمک می‌نماید؛ زیرا آدلر در این زمینه اعتقاد دارد که «در همهٔ انسان‌ها، احساسی به نام احساسِ حقارت وجود دارد که سرچشمهٔ تمام تکاپوها و تلاش‌هاست، و این همان چیزی است که منجر به رشدِ بشر می‌شود. عقدهٔ حقارت از ناتوانی برای جبرانِ احساسِ حقارت نشأت می‌گیرد.» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۵ش: ۱۶۹) از دیدگاه وی عقدهٔ حقارت می‌تواند به سه صورت در کودکی پدید آید: نقصِ جسمانی کودک؛ نادیده گرفتنِ کودک و ترحم بیش از اندازه به کودک. (همان: ۱۶۹) «آدلر معتقد است احساسِ حقارت، همواره به عنوانِ نیرویی برانگیزنده در رفتار وجود دارند. به نظر او انسان بودن؛ یعنی احساسِ حقارت کردن؛ چون این حالت در همگی انسان‌ها مشترک است و نشانهٔ ضعف و یا نابهنجاری نیست. آدلر اعلام کرد احساسِ حقارت منبع همهٔ تلاش‌های انسان است. پیشرفت، رشد و ترقی فرد در نتیجهٔ جبران است؛ یعنی ناشی از تلاش‌های ما برای غلبه کردن بر حقارت‌های واقعی یا تخیلی ماست.» (همان: ۱۳۹؛ قبادی و هوشنگی، ۱۳۸۸ش: ۹۶-۹۷) آدلر نتیجه می‌گیرد «بزرگ‌ترین نقش تربیتی انسان را این احساس برعهده دارد و رفتار بزرگسالان با او می‌تواند بیشترین تأثیر را داشته باشد؛ برای مثال اگر کودکی دچار نارسایی در یکی از اعضای بدن خود باشد، حسِ حقارت بیشتری نسبت به همسالان خود دارد. حال اگر والدین با رفتار نامناسب و تحقیر او ناخواسته این بحران را افزایش دهند، کودک در آینده احساسِ عجز و درماندگی دائمی می‌کند؛ اما رفتار مناسب والدین در برابر این مشکل، به پدیدآمدن حسِ برتری در فرزند منجر می‌شود و در آینده به زبردستان با دید حقارت می‌نگرد و دستاوردهای آنان را مسخره می‌کند. پس این احساس باید در کودکی به صورت متعادل و سازنده پرورش یابد تا ویرانگر نباشد.» (همان: ۹۷؛ آدلر، ۱۳۷۶ش: ۵۳-۵۶)

با در نظر گرفتن نظریهٔ آدلر، می‌توان چنین برداشت نمود که زمینه‌های پیدایش احساسِ حقارت در حُطیئه و تبدیل آن به عقدهٔ حقارت، بیش از هر چیزی به عواملی نظیر «نقص جسمانی او» و «بی‌توجهی والدین به او» برمی‌گردد، و وجود این عوامل در دوران کودکی به عنوانِ دو عاملِ مؤثر، زمینه را برای ایجادِ عقدهٔ حقارت در او فراهم آورد. نکتهٔ قابل توجه در ادامهٔ روند زندگی وی آن است که وی نتوانست پس از سپری نمودنِ دوران کودکی بر این دو عامل، فائق آید. بر این اساس، شاعر برای تسکینِ آلام درونی خود که بازتابی از احساسِ حقارتش بود، در جستجوی جبرانِ ناتوانی‌ها و نقص‌هایش برآمد.

پیشتر گفته شد که لقبِ شاعر؛ یعنی حُطیئه، مفهومی حقارت‌آمیز دارد. این امر در او نوعی حسِّ حقارت ایجاد نمود که در قَوْرانِ احساسش در شعر به صورتِ هجو ظاهر شد. با تأمل در هجویاتِ شاعر درمی‌یابیم که هجو وی غالباً در مفاهیمی بکار رفته که او از همان ناحیه دچارِ نقص بوده است؛ به عنوان مثال، شاعر آنجا که خودش را هجو و مذمت می‌کند، به صورتِ زشت و ترکیبِ ناهمگون خود اشاره می‌کند که این امر حاکی از غلبهٔ احساسِ حقارت بر وجود شاعر است و «نقص جسمانی» را به عنوانِ یکی از عواملِ مؤثر در ایجادِ عقدهٔ حقارت که در نظریهٔ «آدلر» بیان گردید، تداعی می‌کند:

أَبْتُ شِفَتَايَ الْيَوْمِ إِلَّا تَكَلَّمًا بِسَوْءٍ فَلَا أُدْرِي لِمَنْ أَنَا قَائِلُهُ
أُرَى لِي وَجْهًا شَوَّهَهُ اللَّهُ خَلَقَهُ فُقِّحَ مِنْ وَجْهِ، وَوُضِّحَ حَامِلُهُ!!

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱: ۱۲۰)

«امروز لبانم جز برای بدگویی باز نخواهد شد؛ اما نمی‌دانم چه کسی را به زشتی یاد خواهم نمود. صورتی را می‌بینم که خداوند آن را زشت آفریده است. پس چه صورتِ زشتی و حاملِ آن زشت‌تر!» از سخنِ شاعر، دو نکته قابل برداشت است: نخست آنکه عقدهٔ حقارت در درونِ شاعر نهفته است، و برای او مهم نبوده که شرش به چه کسی برسد. دوم آنکه احساسِ حقارتِ ناشی از نقصِ جسمانی که به اعترافِ شاعر همان زشتی صورت است، آنچنان او را آزرده که خود را هجو و مذمت کرده است. افزون بر آن، بی‌توجهی والدین حُطیئه نسبت به او و نادیده گرفتنش، به عنوانِ یکی دیگر از عواملِ اصلی احساسِ حقارت در نظریهٔ آدلر، در متوسل شدنِ وی به هجو والدینش بی‌تأثیر نبوده است؛ به عنوان مثال، شاعر آنجا که بی‌توجهی مادر را در تربیت او و برادرانش به یاد می‌آورد، کینه و عقدهٔ خودش را نسبت به مادرش با شانه خالی نمودن از حمایتِ او این‌گونه به زبان جاری می‌کند:

فَإِنْ تُحَلِّي وَأَمْرِكِ لَا تَصُولِي بِمُشْتَدِّ قُوَاهِ وَلَا مَتِينِ
لسانك مبردا لا خَيْرَ فِيهِ وَدَرْكِ دُرِّ حَاذِبَةِ دَهِينِ

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۲۰۷)

«اگر تنها و بی‌کس به حال خود رها شوی، فرزندِ قدرتمند و ستبری نداری که تو را پشتیبانی نماید. زبانت سوهانی است که هیچ خیری در آن نیست، و شیرِ تو همچون شیرِ حیوانِ ضعیف و نحیفی است که پستانش را جمع می‌کند.»

شاعر در جای دیگر، اینگونه مادرش را به بادِ ناسزا گرفته است و عقدهٔ حقارتِ خود را به زندگی نامطلوب و به دور از آبروی او نسبت می‌دهد:

تَنَحِّي فَاجْلَسِي مِنَّا بَعِيداً أَرَاخُ اللَّهُ مِنُّكَ
العَالَمِينَا

حِثَاثِكِ مَا عَلِمْتُ حَيَاةً سَوْءٍ وَمَوْتُكَ قَدْ يَسُرُّ الصَّالِحِينَ
(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۸۷)

«از من دور شو و دور از من بنشین، خدایت جهانیان را از شرِّ تو آسوده گرداند. زندگیت تا آنجا که من می‌دانم، زشتی است، و مرگت نیکوکاران را به طورِ قطع شادمان می‌سازد.»

و یا هنگامی که ناپدری حطیئه از پذیرفتنِ وی به عنوانِ فرزندِ خود سرباز می‌زند و او را نادیده می‌گیرد، عقدهٔ حقارتِ خود را -که توأم با خشم و ناراحتی از رفتارِ ناپدری است- این گونه به زبان می‌آورد:

لَحَاكَ اللَّهُ ثُمَّ لَحَاكَ حَقًّا بَأُ وَلَحَاكَ مِنْ عَمِّ وَحَالِ
فَنِعْمَ الشَّيْخُ أَنْتَ لَدَى الْمُخَازِي وَبِعَسِّ الشَّيْخُ أَنْتَ لَدَى الْمُعَالِي
جَمَعْتَ اللَّؤْمَ، لَا حَيَّاكَ رَبِّي وَأَبْوَابَ السَّفَاهَةِ وَالضَّلَالِ

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۱۹۸)

«خدا تو و پدر و عموها و دایی‌هایت را زشت روی گرداند. همهٔ اقوامِ پدری و مادری تو را زشت روی گرداند. در پستی و فرومایگی، بهترین پیرمرد هستی چنانکه در کرامت و بزرگی، بدترین پیرمرد هستی! خدا مرگت دهد که هرچه نادانی و گمراهی است یکجا در خودت گرد آورده‌ای!»

آدِر معتقد بود «همهٔ افراد در تجربه‌های نخستین‌شان در جریانِ مقایسه خود با جهانِ اطراف، دچارِ احساسِ ضعف و ناتوانی می‌شوند. کودک عملاً می‌بیند که در اطرافِ او، افرادی مستقل و نیرومند زندگی می‌کنند که قادرند به میل و ارادهٔ خود، به هرکاری اقدام کنند. درحالی که او در کلیهٔ امورِ زندگی، حتی رفعِ نیازهای ابتدایی خویش، نیازمند دیگران است. بنابراین احساسِ حقارت در وی ایجاد می‌شود. فرد برای غلبه بر این حس ناخوشایند و جبرانِ حقارت‌های خویش (خواه واقعی باشند یا خیالی) تلاش می‌کند به برتری دست یابد.» (احمدوند، ۱۳۸۶ش:

۳۲) فردی که احساس حقارت می‌کند برای رسیدن به برتری و جبرانِ نقص‌هایی که در وجود اوست، به هر وسیله‌ای دست می‌زند که در مورد حطیئه، احساسِ حقارت و تبدیلِ آن به عقدهٔ حقارت بیش از هر چیزی به عواملی نظیر «نقصِ جسمانی او» و «بی‌اعتنائی والدین به او و نادیده گرفتنش» برمی‌گردد و وجود این عوامل در حطیئه همان چیزی است که در نظریهٔ آدلر به عنوان زمینه‌های پیدایشِ عقدهٔ حقارت مطرح گردید.

۲-۲-۳ روان‌رنجوری حطیئه

در بخش‌های گذشته در بررسی اجمالی محیطِ خانوادگی و اجتماعی حطیئه براساسِ مکتبِ روانشناختی آدلر، اشاراتی به شکل‌گیری قریحهٔ هجوسرایی شاعر گردید. در اینجا تلاش می‌شود که اساسِ روان‌رنجوری یا روان‌پریشی، و به تبعِ آن پیداییِ هجا در نزد این شاعر با استناد به مکتبِ روان‌شناختی هورنای تحلیل و بررسی گیرد. بدیهی است که منظور از روان‌رنجوری در اینجا، مفهوم دقیق و علمی آن در روان‌شناسی نیست، بلکه منظور از آن، بیانِ تنش‌ها و ناآرامی‌های درونی شاعر است که معلولِ عواملِ مختلفِ بیرونی و درونی می‌باشد. در این زمینه، هورنای عقیده دارد که «دورانِ کودکی با دو نیازِ اساسی همراه است که عبارتست از ارضا و ایمنی.» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۵ش: ۱۹۲) «ارضای به برطرف شدنِ نیازهای فیزیولوژیکی و ایمنی به احساسِ امنیت و رهایی از ترس اشاره دارد. در کنار این نیاز، ایمنی و لازمهٔ احساسِ آن در کودک، دوست داشته شدن و موردِ پذیرش واقع شدن از سوی والدین است و در صورتی که والدین رفتاری غیر از این داشته باشند، در کودک احساسِ خصومت نسبت به آن‌ها به وجود آمده و در نهایت موجبِ حسِّ تنفر نسبت به والدین می‌شود و سرکوبی این احساس منجر به ایجادِ اضطرابِ اساسی می‌گردد. بنابراین احساسِ تنها بودن و درماندگی در یک دنیای خصومت آمیز، پایه و اساسِ روان‌رنجوری یا روان‌پریشی را تشکیل می‌دهد.» (همان: ۱۹۳) «بی‌توجهی به فرزند و از یادبردن او، عنصری بسیار مهم در تخریبِ ذهنِ فرزند و ایجادِ حسِّ حقارت در اوست. البته تأثیر محیط و خانواده و مدرسه و اجتماع، بزرگ‌ترین عامل در ایجادِ حسِّ حقارت و یا برتری است که عملکردِ مستقیم یا غیر مستقیم اجتماع می‌تواند در بردارندهٔ یکی از ارمغان‌های شخصیتی باشد.» (قبادی و هوشنگی، ۱۳۸۸ش: ۹۸)

در رابطه با حطیئه، فُورانِ احساسِ تنهایی و درماندگی منجر به روان‌پریشی شاعر گردیده که در نهایت به صورتِ هجوگویی در جهتِ تسکینِ اندوهِ درونی وی در اشعارِ هجوآمیزش

منعکس گردیده است. در حقیقت، تیپِ شخصیتی که هورنای در مورد اینگونه افراد ارائه می‌دهد با شخصیتِ پرخاشگرِ حطیئه کاملاً منطبق است. هورنای معتقد است: «برخی از افراد با این‌گونه اضطرابِ درونی از طریقِ جلبِ محبتِ دیگران و یا به‌وسیلهٔ کناره‌گیری و احساسِ تنفر از آنان، با پریشانی خود مقابله می‌نمایند، و در مجموع، آنان افرادی هستند که یا به سوی دیگران گام برمی‌دارند (تیپ تسلیم‌گرا)، و یا علیه دیگران حرکت می‌کنند (تیپ پرخاشگر)، و یا از دیگران دوری می‌جویند (تیپ گُسته) که در این ارتباط، تیپ‌های شخصیتی مذکور ممکن است در انواعِ روان‌رنجوری‌ها وجود داشته باشد و یک نوع از آن‌ها غالب باشد» (شولتز و شولتز، ۱۳۸۵ش: ۱۹۴) که در مورد حطیئه به نظر می‌رسد پرخاشگری نسبت به دو مورد دیگر غالب‌تر باشد. بنابراین، در صورت انطباقِ شخصیتِ حطیئه با دیدگاهِ فوق، درمی‌یابیم که شاعر در عین حال که گاهی می‌خواست با مدحِ بزرگان، حمایت و محبتِ دیگران را به خود جلب نماید (تسلیم‌گرایی)، گاهی هم از مردم بیزاری می‌جست (تیپ گُسته)، از سوی دیگر، مؤرخان، حطیئه را فردی بداخلاق، زودرنج و بسیار عصبی می‌دانند که تابِ تحملِ مخالفت و مقابلهٔ عملی با دیگران را نداشت و بلافاصله اقدام به هجو و بد زبانی آنان می‌نمود (پرخاشگرایی)؛ بر این اساس، می‌توان گفت، تقریباً عمدهٔ هجویاتِ حطیئه در پاسخ به تنش‌ها و ناآرامی‌های درونی‌اش به سرایش درآمده است که این روند می‌تواند بر پایهٔ نظریهٔ هورنای مصداقی عینی‌تر پیدا کند؛ چراکه هورنای در این مورد معتقد است: «کودک در محیطی چنین ناامن، به دنبالِ راهِ چاره‌ای است که خود را از کمندِ آزارِ دیگران رها کند تا کمتر دچار دلهره شود. راه‌هایی که کودک به آن دست می‌یازد از سه حالت خارج نیست: ۱. مهر طلبی؛ ۲. برتری طلبی؛ ۳. انزوا طلبی. اگر کودک می‌توانست منحصرأً به یکی از این سه سپرِ دفاعی پناه ببرد، دچار رنج و عذاب نمی‌شد؛ اما مشکل اینجاست که بنابر موقعیت‌های مختلف، کودک ناچار است از هر سه راهِ یاد شده استفاده نماید، و از آنجا که این سه راه، با هم تضاد و مغایرت دارند، چنان کشمکش و تضادی در فرد ایجاد می‌شود که به آن تضاد اساسی می‌گویند.» (رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸ش: ۱۸۹)

در باب حطیئهٔ هجوپرداز، مدح بزرگان می‌تواند نوعی «مهرطلبی» باشد که یکی از سه سپرِ دفاعی فردِ پرخاشگر در نظریهٔ هورنای است. اگر حطیئه در هجو، بلند آوازه بوده است، باید در زمینهٔ مدح نیز مشهور باشد؛ زیرا انگیزه‌های مدح و هجو تا حدی، بهم پیوسته و نزدیک است. حطیئه به خوبی دانسته است، همان‌گونه که می‌تواند به‌وسیلهٔ هجو، شخصیتی را تخریب کند، به

همان اندازه می‌تواند به وسیلهٔ مدح، فرد دیگری را عظمت دهد؛ اما نکتهٔ حائز اهمیت در این مورد این است که شخصیت و ساختار رفتاری حطیئه بگونه‌ای بوده است که مدح او اگرچه به برخی عظمت می‌بخشید، در نهایت به عنوان سپر و مکانیسمی بکار می‌رفت که برخی دیگر را تحریک و عصبانی می‌نمود؛ به عنوان مثال، شاعر آن‌جا که می‌خواهد کینهٔ درونی خویش را به افرادی نشان دهد که از آنان دل خوشی ندارد، به مدح قومی می‌پردازد که مخالف قوم و قبیلهٔ این افراد هستند، و بدین وسیله، از یک سو، تنش‌ها و ناآرامی‌های درونی‌اش را تسکین می‌دهد، و از دیگر سو، از قومی که مورد مدح او قرار گرفته‌اند، مهرجویی می‌نماید:

قَوْمٌ هُمْ الْأَنْفُ وَالْأَذْنَابُ غَيْرُهُمْ وَمَنْ يُسَوِّي بَأَنْفِ التَّائِقَةِ الدُّنْبَا

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱: ۲۱)

«آنان قومی هستند بسانِ بینی، حال آنکه دیگران بسانِ دم‌اند. و چه کسی بینی شتر را با دُمش برابر می‌داند؟»^۹

در ادامه، ذکر نمونه‌هایی از هجو حطیئه می‌تواند به روشن‌تر شدن موضوع کمک نماید. در این زمینه، یکی از شخصیت‌هایی که حطیئه تلاش می‌کرد نظر او را نسبت به خودش جلب نماید و محبتش را به او نشان دهد، «زبرقان» است؛ کسی که گاه با بخشش‌های فراوان خود به حطیئه، بخشی از خواسته‌های درونی شاعر را ارضا نموده بود؛ بنابراین حطیئه با مدح این شخصیت، تمایل شدیدی به محبت بیشتر او احساس می‌نمود که این حالت نمودی از شخصیت تسلیم‌گرای شاعر محسوب می‌شود؛ به عنوان مثال، شاعر در مدح زبرقان و قومش چنین می‌سراید:

اولئک قومٌ إِنْ بَنَوْا أَحْسَنُوا الْبِنَى وَإِنْ عَاهَدُوا أَوْفُوا وَإِنْ عَقَدُوا شَدَّوْا
وَإِنْ كَانَتْ التَّعْمَى عَلَيْهِمْ جَزَوْا بِهَا وَإِنْ أَنْعَمُوا لَا كَدْرُوهَا وَلَا كَدَّوْا

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱: ۱۰۳)

«آنان قومی هستند که چون بنایی برآورند، نیکو برآورند و چون پیمانی بندند، استوار بندند و بدان وفا کنند و چون به آنان خدمتی شود، پاداش به کمال دهند و چون خدمتی کنند، با منت تیره‌اش نسازند و رنجی از پی آن نیفزایند.»

اما زمانی که زبرقان از بخشش‌هایش نسبت به حطیئه دست می‌کشد، حطیئه او و قومش را به شدت هجو و مذمت می‌نماید که وجود چنین حالتی در شاعر، علاوه بر اینکه چهره‌ای دوگانه و متزلزل از وی به تصویر می‌کشد، جلوه‌ای از شخصیت پرخاشگرانه و انتقام‌جوی او را نیز معرفی می‌کند:

وَعَادِرُوهُ مُقِيمًا بَيْنَ أَرْمَاسٍ جَاؤُ لِقَوْمٍ أَطَالُوا هَوْنَ مَنَزَلِهِ
وَأَقْعُدْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الطَّاعِمِ الْكَاسِي دَعِ الْمَكَارِمَ لَا تَرَحَّلْ لِيُغَيِّبَهَا

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۱۵۹)

«همسایهٔ قومی هستم که همسایگانِ خود را از دیرباز خوار شمرده‌اند و به همسایه چنان بی‌اعتنایند که گویی میانِ مُردگانِ رهایش ساخته‌اند. ای زبرقان! بزرگی‌ها را وابنه و در پی آن سفر مکن و در جایتمان که تو تنها خورنده و پوشنده‌ای.» (تو صرفاً مصرف‌کنندهٔ بی‌خاصیت هستی.)

افزون بر این، برخلافِ رسمِ عرب‌ها در میهمان‌نوازی و بزرگداشتِ میهمان، حطیئه تعابیری اهانت‌آمیز و هجوگونه در موردِ میهمانِ خود بکار برده است که علاوه بر این که نفرت و انزجارِ او را نسبت به افراد جامعه به تصویر می‌کشد، از شخصیتِ گُستهٔ وی نیز پرده برمی‌دارد:

وَسَلِّمْ مَرَّتَيْنِ فَعُلْتُ مَهْلًا كَفَتْكَ الْمَرَّةَ الْأُولَى السَّلَامَا
وَتَعَنَّقَ بَطْنُهُ وَدَعَا رِؤَاسًا لَمَّا قَدَّ نَسَالَ مِنْ شَيْعٍ وَنَامَا

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۱۷۴)

«میهمانم دوبار سلام کرد. گفتم: همان بارِ اول که سلام کردی، کافی است. آنگاه که سیر شد و شکمش از پُرخوری به صدا افتاد از سرِ خوشی قبیله‌اش «رؤاس» را صدا زد و به خواب رفت.»

حطیئه در آستانهٔ مرگ در حالی که خود را از مهر و محبتِ هموعانش محروم می‌دید و نسبت به هیچ‌کس و هیچ چیز، تعلقِ خاطر نداشت، کلماتی بر زبان جاری کرد که اوج روان‌پریشی و اضطرابِ او را به تصویر می‌کشد. وی که درحالِ وصیت کردن به معدود کسانی بود که در اطرافِ او جمع شده بودند، با بر زبان آوردنِ جملاتی غیرعادی، از آنان خواست تا او را بر مادهٔ الاغی سوار کنند و آن قدر دورِ شهر بگردانند تا جان از بدنش درآید و در آن حال چنین سرود:

لَا أَحَدَ أَلَّامٌ مِنْ حُطَيْيَّةٍ هَجَا بَنِيهِ وَهَجَا الْمَرْيَةَ
مِنْ لَوْمِهِ مَاتَ عَلَيَّ قَرِيَّةً!

(دیوان حطیئه، ۱۹۸۱م: ۲۰۲)

«هیچکس فرومایه‌تر از حطیئه نیست که فرزندان و همسرِ دلبندهش را هجو نمود. از پستی او همین بس که بر مادهٔ الاغی جان داد!»

این رفتارِ عجیب حطیئه که نمودی از اوج ناامیدیِ شاعر در رسیدن به رشد و کمالِ مطلوب است، اگرچه به ظاهر با این نظریهٔ هورنای که «بشر این استعداد را دارد که قابلیت‌هایش را رشد دهد و به انسانی شایسته تبدیل شود» (شکرکن، ۱۳۸۵ش: ۳۹۲) مغایرت دارد، به آن سبب که حطیئه در برآورده نمودن نیازهای خود، ناکام بوده، و نسبت به هیچکس و هیچ چیز احساسِ

وابستگی نکرده، و به درخواستی نامعقول و غیرعادی از مردم پیرامونش توسل جسته است، لذا شخصیت وی براساس نظریهٔ «آدلر» قابل تحلیل است؛ زیرا آن گونه که پیش از این گفته شد، آدلر در این زمینه معتقد است که «اگر انسان نتواند به طریق مناسب و صحیح نیازهایش را ارضا کند و به هدف احساس تعلق و ارتباط با هموعان خود دست یابد، به حالت‌های غیرعادی توسل خواهد جست.» (شفیع‌آبادی و ناصری، ۱۳۸۸ش: ۹۷) بنابراین، حطیئه آنچنان دچار عقدهٔ حقارت گشته که حتی نسبت به خود نیز احساس تنفر پیدا نموده است؛ تا جایی که وجود خویش را نیز از گزندِ هجویات نیش‌دارش بی‌بهره نگذاشته، و زبان به مذمت خود گشوده است که وجود چنین حالتی در نزد این شاعر، بیانگرِ اوج روان‌پریشی و توسلِ وی به رفتارهای غیرعادی است.

نتیجه‌گیری

- بررسی و تحلیل عواملِ درونیِ شاعران در سرودنِ اشعار با استناد به یافته‌های روان‌شناختی، علاوه بر اینکه شناختی عمیق‌تر از ابعادِ شخصیتی آن‌ها برای ما فراهم می‌نماید، موجب فهم بهتر اشعارِ آنان می‌گردد. ناقدانِ سده‌های پیشین کمتر به این عوامل و اهمیتِ آن‌ها واقف بوده‌اند و از توجه به تحلیل جنبه‌های شخصیتی و انگیزه‌های درونیِ شاعران در کتاب‌های تاریخ ادبیات، غفلت نموده‌اند.

- حطیئه شاعری که زندگی دو دورهٔ مختلفِ جاهلی و اسلامی را تجربه نموده و از جمله شاعرانی است که بررسی عمیقِ هجویات وی از جنبه‌های مختلف - از جمله از جنبهٔ روان‌شناسی - در شناختِ هرچه بیشتر ما از شخصیتِ وی بسیار مؤثر است. نگاهِ دقیق به شخصیتِ پیچیده و مبهم حطیئه که در لابه‌لای هجویاتش بیشتر نمود یافته است، ما را در شناسایی لایه‌های درونی و روانی شخصیتِ این شاعر، بیشتر رهنمود می‌سازد. حطیئه فردی بود که برخی ویژگی‌ها؛ از جمله تنفر، کینه‌ورزی، انتقام‌جویی، حسادت، احساسِ حقارت، و... در او همزمان وجود داشت. با مطالعهٔ رفتارِ این شاعرِ پرخاشگر از لابه‌لای هجویاتش و تطبیقِ ویژگی‌های این شخصیت با برخی از نظریاتِ روان‌شناختیِ آلفرد آدلر و کارن هورنای، می‌توان به مصداق‌های تحققِ «عقدهٔ حقارت»، «مکانیسم جبران»، «پرخاشگری» و «روان‌پریشی» دست یافت.

- بی‌بهره بودن از اعتبارِ خانواگی، نقص ژنتیکی (زشتی صورت) در کنار شکل‌گیری احساسِ طرد از سوی خانواده، روان‌رنجوری و به دنبال آن اضطرابِ اساسی، احساسِ ناامنی و حقارت را

در شخصیتِ حطیئه نهادینه کرده و زمینه را برای بازتابِ آشفتگی‌های روانی در قالبِ هجا جهت تسکینِ درونِ او فراهم آورده بود.

- حطیئه با الهام از جامعهٔ خود و نیاز به مال و ثروت، هجو را وسیله‌ای برای سوداگری قرار داده است؛ اما همین سوداگری خود بازتابِ نیازِ درونی او به ثروت جهتِ سرپوش نهادن بر عقدهٔ حقارت است.

- محیطِ پرتنش و حقارت‌آمیزِ خانوادهٔ حطیئه در شکل‌گیریِ شخصیتِ ناآرامِ او بسیار مؤثر بود. حمله به اصل و نَسَب و تهی ساختنِ مهجوان از ارزش‌های اصیلِ عربی از جمله دست‌مایه‌های حطیئه برای سرودنِ هجو است. هجو حطیئه از یک سو بازتابِ مشکلاتِ محیطی شاعر است و از سوی دیگر، انعکاسِ مشکلاتِ روانی او از جمله احساسِ حقارت، تسلیم‌گرایی، پرخاشگری، و گسستگیِ شخصیتِ اوست. اوجِ روانِ پریشی شاعر آنجاست که وی خود را به بادِ انتقاد و مذمت می‌گیرد و وصیّت می‌کند که او را بر مادهٔ الاغی دور شهر بچرخانند. وجودِ اینگونه رفتارها در شخصیتِ حطیئه، نشان دهندهٔ اوجِ خشم، تنفر و یأسِ شاعر نسبت به خود و جامعهٔ اطرافش می‌باشد.

پی‌نوشت‌ها:

۱. آلفرد آدلر (Alfred Adler) (۱۸۷۰-۱۹۳۷م) پزشکی اتریشی بود که در آغاز با فروید همکاری داشت؛ اما پس از مدتی از او جدا شد. وی بنیان‌گذار مکتب روان‌شناسی فردی است. او عقیده داشت که رفتارهای انسانی را عوامل اجتماعی تعیین می‌کنند نه غریزهٔ جنسی (عقیدهٔ فروید)؛ البته وی غریزهٔ جنسی را به طور کامل رد نکرد؛ اما عقیده داشت که میل به پیشرفت و برتری، جز ذات و فطرت انسان است و غریزهٔ جنسی تنها یکی از عوامل آن است، اما عامل اصلی درد است، دردِ حقارت. او معتقد بود که آدمی مشتاق دست‌یابی به قدرت است. (شمیسا، ۱۳۸۶ش: ۲۶۱)

۲. کارن هورنای (Karen Horney) در سال ۱۸۸۵م. در آلمان زاده شد و تحصیلات خود را در پزشکی و روان‌پزشکی در همان‌جا به پایان رساند. در سال ۱۹۳۲م. در آمریکا به عنوان استاد دانشگاه در رشتهٔ روان‌کاوی مشغول به تدریس شد و مؤسسهٔ مشهوری مرسوم به «مؤسسهٔ روان‌کاوی هورنای» در نیویورک تأسیس نمود که هنوز هم دایر است. (نک: رضایی دشت ارژنه، ۱۳۸۸ش: ۱۸۸)

۳. هجو مصدر عربی است که هم از ناقصِ واوی «هَجَا يَهْجُو» و هم از ناقصِ یایی «هَجِي يَهْجِي» ساخته می‌شود. مؤلفان «لسان العرب»، «منتهی الأرب» و «تاج العروس» معانی متنوعی را برای این واژه برشمرده‌اند که برخی از آن‌ها به اختصار چنین است: ۱. بدگویی از کسی به شعر؛ ۲. برشمردن حروف یک واژه؛ ۳. تسکین یافتنِ گرسنگی؛ ۴. پُر کردنِ شکم؛ ۵. غذا خوردن؛ ۶. قورباغه. (ابن مکرّم، بی‌تا: ذیل هجو).

برخی از پژوهشگران بر این باورند که واژهٔ هجو به معنای لغوی آن، با همهٔ واژه‌های هم ریشهٔ آن تناسب معنایی دارد، و ممکن است از یکی یا همهٔ آن‌ها گرفته شده باشد. در این باره، مؤلف کتاب «المحاء و الهجاءون فی الجاهلیه» چنین می‌گوید: «ممکن است هجا در معنای ادبی آن برگرفته از معنی قورباغه باشد؛ زیرا دارای شکلی زشت و صدایی نکوهیده است، و یا برگرفته از شدتِ گرما باشد که در آن عذاب و سختی است، و یا ممکن است از ریشه‌یابی این واژه گرفته شده باشد که پرده برداشتن از زشتی‌های هجو شونده است. و شاید این واژه برگرفته از هجا به معنی برشمردن حروف یک کلمه باشد؛ زیرا کسی که حروف یک واژه را بر می‌شمارد، پرده از آن برمی‌دارد؛ همچنان که باد پرده از درون خانه برمی‌دارد.» (محمدحسین، ۱۹۷۰م: ۱۹) فیروزآبادی هجو را «دشنام دادن با زبان شعر» معنی کرده است. (فیروزآبادی، د.ت: ۴۰۲) به نظر می‌رسد این تعریف بر پژوهشگران دیگر زبان‌ها نیز بی‌تأثیر نبوده است؛ چنانکه مؤلف آندراج در این باره می‌گوید: «دشنام دادن کسی به شعر و نکوهیدنِ خلافِ مدحت، هجو است که آن را ذم نیز گویند، و آنچنان است که اوصافِ ناشایستِ کسی را به قصدِ اهانتِ آن بیان کنند، خواه در نفس الأمر باشد، خواه به ادعا.» (پادشاه، ۱۳۵۵ش: ذیل هجو) در «فرهنگ اصطلاحات ادبی» معنی اصطلاحی هجو چنین آمده است: «هجو در اصطلاح بدگویی از کسی به شعر است، به شرطی که آن چه بر کسی عیب گرفته می‌شود، برای او واقعاً عیب باشد.» (داد، ۱۳۷۸ش: ۳۲۷)

۴. به جای «لقد سوّست»، «فقد مُلکت» و «لقد دینت» نیز آمده است.

۵. در نظر عرب، بینی سمبل عزّت و سربلندی است، و دُم مظهر خواری و پستی است.

منابع و مأخذ

الف) منابع فارسی

۱. آدلر، آلفرد. (۱۳۷۶ش). مفهوم زندگی را دریابید؛ ترجمهٔ ناهید فخرایی، تهران: نشر کتاب.
۲. احمدوند، محمدعلی. (۱۳۸۶ش). بهداشتِ روانی؛ چاپ پانزدهم، تهران: انتشارات پیام نور.
۳. امین مقدسی، ابوالحسن و بهرام چاکلی امانی. (۱۳۸۸ش). «عوامل پیدایی هجا در نزد بشاربن برد»؛ نشریهٔ ادب عربی (دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه تهران)، شمارهٔ ۱، صص ۶۲-۴۵.
۴. ایمانی، محسن. (۱۳۸۸ش). خانواده در پرتو تفاهم؛ تهران: نشر اجا.
۵. پادشاه، محمد. (۱۳۵۵ش). فرهنگ آندراج؛ زیر نظر محمد دبیرسیاقی، تهران: انتشارات خیام.
۶. داد، سیما. (۱۳۷۸ش). فرهنگ اصطلاحات ادبی. چاپ سوم، تهران: انتشارات مروارید.

۷. رضایی دشت ارژنه، محمود. (۱۳۸۸ش). «نقد و بررسی داستانی از جیمز تربر بر اساس دیدگاه روان‌شناختی کارن هورنای»؛ فصلنامهٔ ادب پژوهی، شمارهٔ دهم، صص ۱۸۷-۲۰۶.
۸. شفیع آبادی، عبدالله و غلامرضا نصری. (۱۳۸۸ش). نظریه‌های مشاوره و روان‌درمانی؛ تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۹. شکرکن، حسین و دیگران. (۱۳۸۵ش). مکتب‌های روان‌شناسی و نقد آن؛ چاپ پنجم، تهران: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
۱۰. شمیسا، سیروس. (۱۳۸۶ش). نقد ادبی؛ چاپ دوم، تهران: نشر میترا.
۱۱. شولتز، دوان، و سیدنی آلن شولتز. (۱۳۸۵ش). نظریه‌های شخصیت، ترجمهٔ یحیی سید محمدی، چاپ نهم، تهران: نشر ویرایش.
۱۲. عرب، عباس و یونس حق پناه. (۱۳۹۰ش). «تحلیل روان‌شناختی اشعار صالحیک براساس مکتب آدلر»؛ مجلهٔ زبان و ادبیات عربی؛ دانشگاه فردوسی مشهد، شمارهٔ پنجم، صص ۱۱۵-۱۴۴.
۱۳. فرجی، ذبیح الله. (۱۳۵۲ش). عقده‌ها؛ تهران: انتشارات کاویان.
۱۴. قبادی، حسینعلی و مجید هوشنگی. (۱۳۸۸ش). «نقد و بررسی روانکاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر»؛ فصلنامهٔ نقد ادبی، سال دوم، شمارهٔ ۷، صص ۹۱-۱۱۹.
۱۵. لاندین، رابرت ویلیام. (۱۳۸۶ش). نظریه‌ها و نظام‌های روان‌شناسی: تاریخ و مکتب‌های روان‌شناسی؛ ترجمهٔ یحیی سید محمدی، تهران: نشر ویرایش.
۱۶. منصور، محمود. (۱۳۴۳ش). احساس کِهتری؛ چاپ اول، تهران: مؤسسه انتشارات آسیا.
۱۷. منوچهریان، پرویز. (۱۳۶۲ش). عقدهٔ حقارت (شناخت تحلیلی و راه درمان آن)؛ تهران: انتشارات گوتنبرگ.
۱۸. ناصحی، عباسعلی و فیروزه رئیس‌ی. (۱۳۸۶ش). «مروری بر نظریات آدلر»؛ نشریهٔ تازه‌های علوم شناختی، سال نهم، شمارهٔ اول، صص ۵۵-۶۶.

ب) منابع عربی

۱. ابن مکرّم، جمال الدین محمّد. (د.ت). لسان العرب؛ بیروت: دار الصادر.
۲. الاصفهانی، أبو الفرج. (۱۴۲۳ق). الأغانی؛ شرح سمیر جابر، الطبعة الاولى، بیروت: دار الفکر.
۳. البستانی، بطرس. (۱۹۸۹م). أدباء العرب في الجاهلیة و الإسلام؛ بیروت: دار الجبل.

۴. حسین محمد، محمد. (۱۹۷۰م). الهجاء و الهجاءون في الجاهلية؛ بيروت: دار النهضة العربية.
۵. حسین، طه. (۱۹۷۴م). حديث الأربعاء؛ ج ۲، الطبعة الحادى عشر، القاهرة: دارالمعارف.
۶. ----- (۱۹۸۱م). تاريخ الأدب العربي (العصر الجاهلي و الإسلامي)؛ بيروت: دارالعلم للملأين.
۷. حطیئة، عمرو. (۱۹۹۶م). ديوان الحطیئة؛ شرح الطباع عمر فاروق، بيروت: شركة دار الأرقم.
۸. الزيات، أحمد حسن. (۱۹۹۶م). تاريخ الأدب العربي؛ القاهرة: دارالنهضة.
۹. السكّري، أبوسعید. (۱۹۸۱م). شرح ديوان الحطیئة. بيروت: دار صادر.
۱۰. ضيف، شوقى. (۱۹۶۰م). تاريخ الأدب العربي: العصر الإسلامي؛ ط ۹، القاهرة: دارالمعارف.
۱۱. ----- (۱۹۶۳م). الفن ومذاهبه في الشعر العربي؛ ط ۷، مصر: دار المعارف.
۱۲. عطوان، حسن. (۱۹۹۱م). الشعراء من مخضرمين الدولتين الأموية والعباسية؛ بيروت: دار الجبل.
۱۳. الفاخوري، حنا. (۱۹۹۱م). الموجز في الأدب العربي والتاريخ (الأدب القلسم)؛ بيروت: دارالجبل.
۱۴. فروخ، عمر. (۱۹۸۴م). تاريخ الأدب العربي؛ ج ۱، الطبعة الخامسة، دمشق: دارالعلم.
۱۵. فيروز آبادى، مجدالدین. (د.ت). قاموس المحيط؛ بيروت: دارالفكر.

فصلنامه لسان مبین (پژوهش ادب عربی)

(علمی - پژوهشی)

سال هفتم، دوره جدید، شماره بیست و یکم، پاییز ۱۳۹۴

دراسة نفسیة لهجاء الحطیئة اعتماداً علی آراء "آلفرد آدلر" و "كارن هورنای"

جهانگیر امیری، أستاذ مشارك في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة رازی

رضا کیانی، دكتوراه في اللغة العربية و مدرس في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة فرهنگیان

فاروق نعمتی، أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها بجامعة پیام نور

الملخص

یعدُّ الحطیئة من أكبر الشعراء المخضرمین في حقل المهجاء. كان له مقدرة شعرية غریرة تؤهله ليقول الشعر في معظم أغراضه إلا أنه كان مَيَّالاً إلى فنِّ المهجاء؛ فصَبَّ قصارى جهده فيه حتَّى أصبح فارس حلبته لا يشق له غبار. فكانَ له القدح المعنى في المهجاء. لقد ذكر مؤرخو الأدب العربي عوامل متعددة لنزوع الحطیئة إلى المهجاء مِنْ قبح المنظر، ودمامة الخُلُق، وضعة النَّسب، والفقر، والحاجة، والتَّشرد و حاولوا أن يبرزوا بها شغفه بالمهجاء غير أنهم غفلوا في دراساتهم لهجاء الحطیئة، العوامل النفسية.

لقد واجه الحطیئة في حياته مشاكل و مآسي كونت في نفسه أزمة نفسية حادة، ظلَّ الشاعر یرسف في أغلالها مدَّة عمره الطویل. نحن لا ننكر دور العوامل التي ذكرها النقاد في ترغيب الشاعر إلى المهجاء إلا أنَّ هذه العوامل خلقت في نفس الشاعر عقدة روحية ملأت قلبه حقداً وكرهيةً لِلنَّاس، فتوقَّر على هجو النَّاس و ذمَّهم بكلِّ رذيلة ومثلبة، ولم یسلم من لدغ لسانه أحدٌ حتَّى نفسه.

إنَّ الهدف الذي نرمي إليه في هذا البحث هو أن نبيِّن مدى تأثير الأزمة النفسية التي كان يعاني منها الشاعر في حثِّه على المهجاء، و نعتقد أنَّه قلَّما نظر الباحثون إلى هذا الموضوع. ربَّما من أهمِّ النتائج التي سنحصل عليها إثر هذا البحث هو رسم صورة واضحة وناصعة لشخصية الحطیئة تساعدنا على فهم أصحَّ أدقِّ لشعره. فلا شك أنَّ شخصية الشاعر هي مرآة صافية تعكس فيها آراءه وأفكاره لنا. الكلمات الدليلية: بواعث الهجو، علمُ النَّفس، شعر الحطیئة، آلفرد آدلر، كارن هورنای.

* - تاريخ الوصول: ۱۳۹۲/۱۰/۰۹ تاريخ القبول: ۱۳۹۴/۰۷/۰۷

عنوان بريد الكاتب الإلكتروني: faroogh.nemati@gmail.com